

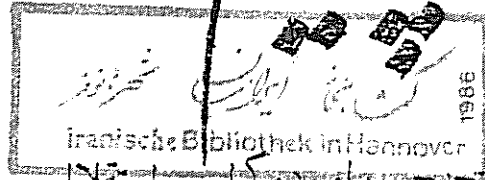
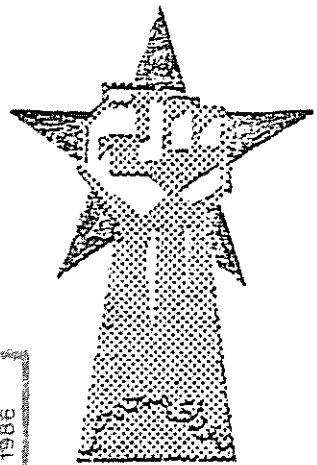
تکثیر در خارج از کشور از : طرفداران شورای متحد چپ برای دموکراسی و استقلال

Postlagerkarte
Nr: o76287 A
5600 Wuppertal 1.
W. Germany

آکبر سحر

فوق العاده

دوره اختیاق



نشریه شورای متحد چپ برای دموکراسی و استقلال

شماره ۵

۱۲ آبان ۶۰

★ درباره شوراها ★

در جریان انقلاب و بخصوص پس از قیام شعار ایجاد شوراها از جانب پاره‌ای نیروهای سیاسی جامعه و مجاهدین خلق و بعضی گروه‌های چپ، مطرح شد و حول آن تبلیغ صورت گرفت. شرکت وسیع مردم در جریان انقلاب با تجمع‌های خودانگیخته شوراگونه و مراجع به نمونه‌های تاریخی انقلابها (بخصوص اکبر)، موجب طرح این شعار شد. در شرایطی که شور و شوق مردم به دنبال سرنگونی رژیم سلطنتی و تمایل مردم به شرکت در سرنگشت جامعه افزایش یافته بود، این شعار در میان بخشهایی از جامعه با استقبال نسبی روبرو شد. در دانشگاه‌ها و موسسات آموزشی و مراکز دولتی تمایل به شرکت در امور فعالیت‌های مربوط به ارتزربود. در بعضی کارخانه‌ها نیز به ضرب تبلیغات گروه‌های چپ چیزهایی تحت عنوان شورا شکل گرفت. ضعف حاکمیتی که هنوز استقرار نیافته بود، موجب شد تا این شعار - البته در لفظ - از جانب وی مستقیماً "طرد" نشود، ضمن آنکه آنرا از مضمون تهی‌سازی ساخت و آنچند ایجاد شده بود مسخ و به آلتی درست خود تبدیل می‌گردد.

با این حال مضمون و نحوه کارکرد شورا برای مردم روشن نبود و در این باره بحث و تبلیغ وسیعی صورت نگرفته بود. سازمان مجاهدین خلق که در طرح و تبلیغ شورا از همه پیگیرتر بود، توانست ایده کلی شورا را که مفهوم دموکراسی و حاکمیت مردم در آن نهفته است تاحدی توده‌گیر کند و این خدمت وی بود.

پاره‌ای نیروهای چپ، بدون آنکه ایده روشنی نسبت به مضمون و مکانیسم کارکرد و درک عمیقی از مفهوم شورا داشته باشند و یا بررسی مشخصی نسبت به امکان تحقق این شعار در میان اشرار مختلف جامعه به عمل آورده باشند، شعار "شوراها"

بقیه در صفحه ۲

گنی رفت

گنی رفت و بار دیگر انتخاب نخست وزیری جدید در دستور کار مجلس اسلامی قرار گرفته. در دوران کوتاه حاکمیت ولایت نقیبیون، در کمتر از سه سال این بحران بار است که باید شمت وزیری بر مسند قدرت شگید زند. پس از استعفای کابینه بازرگان و در زمان ریاست جمهوری بنی‌هدرما حیا حاکمیت سیاسی نتوانست بر سر نخست وزیر و کابینه به توافق برسد. هند سیداد دارند که در آن ایام، رئیس جمهور و مجلس برای انتخاب نخست وزیر با هم کسب کلنجار می‌رفتند و سرسرای آن فرد چک و چانه می‌زدند و طاقت رجائی گوی سبقت از همگنان ربود و با پشتیبانی حزب جمهوری اسلامی فشار ولایت علیه نخست وزیر شد و مجلسیان هلبله سر دادند که کار تشبیت رژیم به آخر رسیده و دیگر این «حاکمیت را از طوفان حوادث بیمی نیست». اما بقیه در صفحه ۸

افسانه و حقیقت در مسأله

"سلطنت طلبان"

پس از پیروزی جنبش انقلابی ایران بر نظام سلطنتی وابسته با زمانه‌گان آن نظام، از بختیار گرفته تا ارتشبد های باز تشسته و امراء و افسران فراری و وزراء و ماموران سابق، از ترس انتقام ملت در چهار گوشه جهان پراکنده شدند. دیری نگذشت که انحراف انقلاب از مسیر اصلی، خود قبضه شدن قدرت توسط انحصار طلبان جدید و پیاده شدن حکومت اسلامی خمینی، یعنی حکومت پیداد و مستم و خود سری و خود کامگی و غارت و جپاول و اعدام و آدم کشی،

بقیه در صفحه ۲

درباره شوراها

کارگری" و یا "شوراهای کارگران و دهقانان" را بد عنوان آلترنا تیف قدرت مطرح می کردند، و کماکان مطرح می کنند.

مضمون شعارشوراهای کارگری عنوان شده از جانب آنان، همان مضمون سندیکاها بود ولی بد شکل سرودم بریده، و طبع بدین شکل و منشوش. آنها شعار شوراهای کارگری را از آن جهت در مقابل ایجاد سندیکاها - که شعار درستی بود - مطرح می کردند که شورا جاذبه بیشتری داشت، زیرا شوراهای کارگران هائی کسب قدرت بودند. توگویی چنانچه نام جنبزی عوضی شود، مضمون و نقش آنهم خود بخود عوض خواهد شد.

اما مفهوم شورا و نظام شورایی، برخلاف ساده انگاری رایج که تنها با مراجعه سطحی بد بعضی نوشته ها در مقاطع خاصی تاریخی، صورت گرفته است، مفهومی پیچیده و عمیق است و هنوز بسیاری از نکات و جنبه های آن روشن نیست.

افزون بر این شعارشوراهای کارگری - سران و دهقانان، بعنوان آلترنا تیف - نظام حکومتی، قطع نظر از آنکه به عنوان یک نظام هماهنگ و سیستم حکومتی تا چه حد روشن است، قطع نظر از آنکه بعنوان یک راه حل مشخص در شرایط کنونی تا چه پای به درست یا قابل اجراست، در تضاد کامل و آشکار با شعار دیگری است که به همان سادگی و البته به همان گنگی از جانب همان نیروهای چپ مطرح می شود، یعنی با شعار "جمهوری دموکراتیک خلق". نیروهای چپ که نه این و نه آن شعار برایشان دقیقاً مشخص نیست و بیویژه نسبت به مفهوم شورا درک روشنی ندارند، همین شعار و هم آن شعار را، یعنی هم "نظام شورایی" و هم "جمهوری دموکراتیک خلق" را همزمان مطرح می سازند و متوجه نیستند که آنچه تاکنون تحت عنوان این دو نظام شناخته و پیاده شده است تا چه حد در تضاد با هم قرار دارند. آنها توجه ندارند که که شورا، چنانچه کلام بی محتوایی نباشد، با درکی که آنان از "جمهوری دموکراتیک خلق" و حتی از "سویالسم" ارائه می دهند کاملاً مغایر است.

مسائل مربوط به شورا، بعنوان یک نظام هماهنگ حکومتی، بدسبب کمبود داده های تاریخی هنوز کاملاً روشن نیست. تاریخ هنوز نمونه های از نظام شورایی یا بدارو - نه در جرف که در واقعیت - را تجربه نکرده است. آنچه تا بحال تاریخ ارائه داده است، بطور عمده شوراهائی بوده اند که در موضع

اپوزیسیون قرار داشته اند (از آنجمله در روسیه، ایتالیا و لیستان کنونی)، یعنی ارگانهای شکسته نمثابه قدرت عمل می کرده اند. لیکن بمثابه ارگان قدرت حکومتی، شوراها بطول تاریخی - طبقاتی دروندهای پراز انقلاب تنبیر ماهیت داده و یا از بین رفته اند و یا تنها نام از آنها باقی مانده است.

بنابراین، ما در نظر بداریم خود را با یک تجربه تاریخ کنیم و آن حاشائی که باید توسط تجربه تاریخی حل شود، به توبه خیال پردازی پاسخ بگوئیم. ولی ما می توانیم و باید آن معالجه را که تاکنون تاریخ در اختیار ما قرار داده است مورد بررسی، تحلیل و جمع بندی قرار دهیم و بسینیم چه عوامل و روندهائی موجب شکست شوراها - یعنی ارگانهای دموکراسی مستقیم - شده است و همانا چگونه می توان با در نظر داشتن جنبه های گوناگون مسئله، با لاف و بد تجربه موفق شورا نیز دست یافت.

شورا: دو مشخصه اساسی

برای آنکه شورا حقیقتاً "شورای معنی ارگان دموکراسی مستقیم" بوده ای شود، باید دو مشخصه اساسی زیر که بدون آنها شورا تنها نام بسی محتوایی است، را دارا باشد.

یکم آنکه در شورا باید بطور الیم سیاسی و فکری حاکم باشد. تمام افراد ای که در رابطه معینی با یکدیگر و با محیط خارج قرار دارند و در آن محدوده دارای منافع مشترکی هستند و به منظور پیشبرد امور مشترک خود دست به ایجا شورا می زنند، همگی با لاف و اعضای شورا محسوب می شوند. (نظیر کارکنان بسک کارخانه، ساکنین یک محله، یا روستا یا شهر، اعضای یک دانشگاه و...) همه آنها قطع نظر از اعتقادات عقاید، افکار و نظراتشان، از حقوق و اختیارات مساوی در برابر شورا برخوردارند. چارچوب و اصول و لوژیک خاص یا از پیش تعیین شده ای برای شورا در تضاد کامل با نفس شورا است. هیچ فرد یا گرا بشی خاص از امتیاز ویژه ای نسبت به دیگران برخوردار نیست و متقابلاً هیچ فرد یا گرا بشی را نمی توان به سبب اعتقادات و افکارش از حقوق خویش محروم ساخت یا مورد تنبیه قرار داد. هرکس با هر فکر و اعتقادی مجاز است در هر مورد اظهار عقیده کند و نظر خویش را آزادانه بیان نماید. تصمیم ها بر اساس نظر جمعی - یعنی نظرا کثرت - اتخاذ خواهند شد ضمن آنکه افراد یا اقلیت ها حق خویش را در برابر از نظر و حتی عمل آزادانه چنانچه، نفس پرا تیک مشخص اجازه دهد، حفظ خواهند کرد. در شورا اصل انتخابات آزاد

درباره شوراها ههههه

حاکم است و تمام اعضاء برای انتخاب کردن و انتخاب شدن از حقوق یکسانی برخوردار هستند. چنانچه این معیارهای دموکراتیک برشورا حاکم نباشد، چنانچه گرایش خاص سیاسی، فکری یا ایدئولوژیک با تکیه بر ایدئولوژی نظیر حزب بسا دولت، قادر باشد گرایش نای دیگر را مورد سرکوب قرار دهد و آنگاه از حقوق خویش محروم سازد، چنانچه اصل انتخابی بودن کلید مسئولیت شامورد خدشه قرار گیرد و بطور خلاصه، چنانچه پلورالیسم فکری و سیاسی برشورا حاکم نباشد، نقض فرض خواهد شد و شورا تنها در نام وجود خواهد داشت. در این صورت شورا به معنای همکاری و همیاری آزادانده و داوطلبانه افراد نخواهد بود و شکونایی فرد و جمع را هم به دنبال نخواهد داشت، بلکه چیزی نبیند انجمن اسلامی یا حزبی می شود. وی نفس شورا را شایر بسا سیستم حاکمیت تک حزبی است. شورای حزبی شورا نیست.

دوم آنکه، چنانچه قرار باشد شورا حزبی پیوج وی محتوانباید داری مضمون و نقش مشخصی در حوزه فعالیت خویش باشد. شورا باید دراموری که به وی مربوط است استقلال عمل، قدرت و اختیار تصمیم گیری داشته باشد. چنانچه تصمیم ها یکسره اسما "در حوزه عمل شورا است، عملاً در جای دیگری اتخاذ شود، شورا و بترین بیش نخواهد بود. بنابر این شورا از این جهت نیز باید غیر حزبی و غیر دولتی باشد. یعنی نسبت به کلیه احزاب و دولته قطع نظر از ماهیت آنها، حتی احزاب و دولته های انقلابی نیز از استقلال عمل برخوردار باشد.

هرگونه انتخاب از بالا بجای انتخاب از پائین در مورد مسئولیت های شورایی، توسط حزب یا دولت، بهر شکل و تحت هر عنوان، بخی ماهیت شورایی، شورا است.

داشتن قدرت و اختیار در تصمیم گیری و اجرای تصمیمات توسط شوراها، یعنی ارگانهای قدرت در پائین، هیچ معنای دیگری ندارد مگر عدم تمرکز قدرت. بدین ترتیب نظامهای حکومتی تک حزبی که متناظر بر تمرکز شدید قدرت در تمام سطوح در دست دولت مکتبی- حزبی است (نظیر کشورهای "سوسیالیسم واقعا "موجود") در تفا در پشتهای با شورا های اجرایی و تصمیم گیرنده، شورا های دارای قدرت و اختیار، قرار دارد. این دو نظام از ریشه با هم اختلاف دارند. یکی همراه با تمرکز شدید قدرت اقتصادی، سیاسی، فرهنگی یعنی تمام بهینه های زندگی

اجتماعی افراد جامعه در دست دولت است و دیگری به معنای آنست که ارگانهای دموکراسی مستقیم، ارگانهای خود مختار، دارای قدرت و اختیارند، به معنای آنست که قدرت در جامعه تقسیم شده و بلاواسطه در دست خود مردم است به معنای عدم تمرکز قدرت در دست عدهای زبده و ممتاز است. در یکسی ساختمان و اعمال قدرت از بالا به پائین و در دیگری از پائین به بالاست. این دو سیستم و نظام به هیچ وجه با یکدیگر قابل سازش نیستند. بی جهت نیست که در کشورهای "سوسیالیسم واقعا "موجود" کد نمونه بالاترین و عالی ترین شکل تمرکز قدرت، دولتی است، حتی انتخابات بورژوازی نیز، جز در شکلی مسخره و مسخ شده، وجود خارجی ندارد. تمرکز قدرت در بالا، جایی برای اعمال قدرت در پائین نمی گذارد و تضاد این دو آشتی ناپذیر است. به لیستان نگاه کنید که چگونه این دو نوع قدرت و دو نوع سیستم در مقابل یکدیگر صرف آرایبی کرده اند.

اینگونه مطالب، البته جزء بدیهیات است. یادآوری آن تنها از آن جهت ضروری است که چپ های مانست به آن کاملاً بی توجه اند.

آنها از سویی شعار شورا و حتی نظام شورایی را مطرح می کنند و از دیگر سویه پلورالیسم فکری و سیاسی اعتقاد دارند و در سوده ای سرکوب اندیشه، تحفیه و حذف کسای هستند که از نقطه نظر عقاید با آنها مخالفند.

(درباره پلورالیسم سیاسی و پلورالیسم فکری رجوع کنید به "پیام آزادی" شماره های ۳ و ۴)

و باز آنها از سویی از نظام شورایی و "شوراهای کارگران و دهقانان" بمشابه شکل متعالی حکومتی صحبت می دارند در حالی که از دیگر سوده مدل حکومت مورد نظرشان بر حسب الگوی کشورهای "سوسیالیستی" حکومتی است حزبی- مکتبی، که هرم قدرت در آن به صورتی کاملاً متمرکز از بالا به پائین ساخته شده است و همه و هر چیز تحت کنترل و نظارت قسدرت مرکزی است.

بدین ترتیب ملاحظه می کنیم که چپ ها در استدلال و نظام فکری خود پیگیر نیستند و در عین حال از دو چیز کاملاً متفاوت و متضاد صحبت می کنند، لازم به توضیح نیست که هر چند آنها از هر دوی این نظام ها با دمی کنند، لیکن سیستم فکری آنها اسما "همان "سوسیالیسم واقعا "موجود" است و صحبت از شورایا نظام شورایی جنبه کاملاً فرعی و تزئینی به خود می گیرد. زیرا نتایج بلاواسطه ای که از شورا و سیستم شورایی ناشی می شود (پذیرش پلورالیسم فکری ضرورت و اجرای همه جانبه دموکراسی و...) در سیاست، عملکرد و شعارهای آنها بازتاب مشخصی

درباره شوراها ۵۵۵۵

ندارد.

برخلاف آنها، حزب توده در نظام فکری و استدلال خویش پیگیر است و دچار التقاط دویستم نیست. دفاع وی از کشورهای "سوسیالیستی" نشانه وفاداری کامل وی به نظامهای استبدادی و ضد دموکراتیک این کشورهاست، الگوی "راه رشد غیر سرمایه داری" از طریق دولتی کردن اقتصاد دویستم و تمرکز کل زندگی اجتماعی در دست دولت کاملاً با الگوی نظام حکومتی که کمیته آمال اوست در انطباق است. حزب توده دیگر محبتی از شورا و نظام شورایی نمی کند، زیرا می داند چه می خواهد. دنباع وی از استبداد قرون وسطایی حاکم و در تضاد قرار دادن دموکراسی و مبارزه قدامت پرستانه نیز کاملاً با آن نظام فکری که نمایندگی می کند هماهنگ است. و اما علت طرح شعار شورا و نظام شورایی از جانب چپ هاشیکد گرفتار التقاط دویستم هستند، ظاهراً "یک" سوء تفاهم تاریخی درباره انقلاب اکتر و مسئله شوراها در روسیه شوروی است. شاید آنها تصور می کنند آنچه در روسیه شوروی تحقق پذیرفت شعار "تمام قدرت به دست شوراها" بوده است.

نیازی به گفتن ندارد که "شورا" های کنونی در شوروی یک لفظ بوج و بی محتواست. شوراها هیچ گونه قدرت اجرایی یا تصمیم گیری ندارند و تمام قدرت در دست حزب و دولت حزبی است. تمام پستها و مقامها از بالا توسط حزب در سیستمی کاملاً متمرکز تعیین می شوند. لیست نامزدهای اشغال مقامها، بر حسب اهمیتی که دارند، قبلاً در سطوح متناسب دبیرخانه های حزبی تهیه می شود. حتی روسای همین "شورا" های بی محتواست نیز توسط دبیرخانه های حزب تعیین می شوند. در هر روستا، منطقه، استان، قدرت در دست دبیر حزب است نه در دست شورا، نقشش شوراها شیکد اینچنین از بالاتر توسط خود حزب ساخته و کنترل می شوند عبارت از تأیید و امضاء تصمیم های همان حزب است. مختصر آنکه شوروی از شوروی بودن همان اسم آنرا دارد.

تبی شدن شوراها از محتوای خویش یکبارها اشتقاقی نیافتاد و در یک لحظه بایک مقطع معین انجام نگرفت. در این مختصر مکان بررسی تاریخی این پدیده نیست. آنچه گفتنی است اینست که تمرکز تدریجی قدرت در دست حزب نمی توانست با وجود شوراها و قدرت شورایی خوابانی داشته باشد و از همین رو اولی، دومی را پس زد. تمرکز شدید قدرت حزبی - دولتی، کاهش قدرت شوراها و کلیه نهادهای توده ای و صوری شدن آنها و

بالاخره رخت بر بستن دموکراسی از زندگی اجتماعی در روسیه شوروی، پس از لنین شتابی فزاینده یافت لیکن از آنجا که سیستم متمرکز حزبی یعنی الگوی تاریخی انقلاب (که خود ناشی از علل تاریخی - طبقاتی بود) در تضاد با عدم تمرکز قدرت قرار داشت، شوراها و بطور کلی قدرت در پایه از همان ابتدای انقلاب در مسیر طبیعی خود پس زده می شد. حتی به جرات می توان گفت این فرایند قبل از پیروزی اکتر آغاز شد، هنگامیکه احزاب صاحب نفوذ در شوراها (بلشویک، منشویک، اس آر) قبل از اکتر میان خود توافق کردند که هر کدام از آنها دو نماینده از جانب خود در اس شوراها بگذارند، اولین گام در جهت نقض شورایی بودن شوراها برداشته شد. پس از انقلاب مبارزه برای کسب رهبری شوراها از بالا و تمفیه رقابت یافت. به تدریج شوراها حزبی می شدند، از قدرت آنها کاسته می شد و به قدرت ارگانهای حزبی - دولتی افزوده می گشت. تبی شدن محتوای درونی شوراها (و دیگر نهادهای دموکراتیک) ممکن نبود مگر از طریق یک دست شدن اس آن و تمفیه دیگران و غیر دموکراتیک شدن مناسبات آن، لنین و الیسم و مکتبی کردن شوراها. آنچه اکنون پیش رو داریم، نتیجه بلاواسطه همین فرایندی است که طسی آن شوراها از ارگانهای مستقیم دموکراسی توده ای به زائده های بوروکراتیک دستگاه حزبی - دولتی مبدل شد. این نتیجه ناگزیر فرایند تمرکز هر چه بیشتر تمام قدرت است.

در اینجا ما با تضادی روبرو هستیم. از سویی فرایند تمرکز قدرت خواه ناخواه به استبداد و بوروکراسی می انجامد و از دیگر سو پس از سرنگونی یک نظام، انقلاب برای استقرار سریع خویش، دست کم در کوتاه مدت نیازمند تمرکز است. انقلاب، در روندی پرتناقض، ملو از تضاد و درگیری جریان می یابد و منطق درونی آن با تردید و انتظار سر سازگاری ندارد. کوششهایی که در تاریخ برای موقتی کردن تمرکز قدرت صورت گرفته قرین موفقیت نبوده است. و بیگس تمرکز قدرت پس از استقرار تشدید یافته است. بنظر می رسد، لنین بویژه پس از اکتر به این تضادی برده بود. از همین رو تلاش داشت در تقابل تمرکز قدرت دولتی - حزبی - که از نظریه خفای موقتی و گذرنده داشت - ارگانهای توده ای زاحظ کند. بحث لنین با مدافعان تزدولتی کردن سندیکاها (بویژه ترو층کی)، بحثی آشنا و بسیار آموزنده است. لنین با این ترمخالف بود و در مقابل مدافع استقلال سندیکاها از حزب و دولت بود و ظاهراً

درباره توراها هه هه هه

در آن زمان موفق شد تر خود را بکری بپاشاند. لیکن پس از وی، سندیکا به تدریج و دست آخر کاملاً دولتی شدند، تا جایی که اکنون حتی صحبت از سندیکا های مستقل، در فرهنگ "سوسیالیسم واقعا" موجد "کنفروالحادتلقی" می شود.

هرچه جامعه از نقطه نظرفرهنگی و تکامل تاریخی عقب تر باشد، عینیت تمرکز قدرت خود را بیشتر و سیل تر تحمیل می کند. بنابراین بویژه در چنین جوامعی توجه به این نکته و انجام اقدامات لازم برای پیشگیری از آن اهمیت و ضرورتی بیشتر کسب می کند.

بهر حال آنچه توسط تجربه های تاریخی روشن شده آنست که الگوی قدرت متمرکز بنا بر ساختار، مناسبات و منطق درونی اش، قدرت از پاشین را پس خواهد زد. از درون ساختار متمرکز، عدم تمرکز بوجود نخواهد آمد، بوروکراسی و توتالیتاریسم نتایج طبیعی فرایند متمرکز است.

نظام حکومت

اکنون ضرورت، پس از این بحث کلی درباره مفهوم شورا، آنرا بطور مشخص تر از لحاظ اجرایی بررسی کنیم.

یک انقلاب اجتماعی با دو مسئله روبروست. یکم درهم شکستن نظام پیشین و دوم جایگزینی آن توسط نظام جدید. مسئله اول که کلاسیک ها بیشتر به آن پرداخته اند، انجام شدنی است و بسیاری از انقلابها موفق به حل آن شده اند. لیکن مسئله دوم بسیار پیچیده تر، پرتناقض و مشکل است و به عوامل گوناگون اجتماعی، فرهنگی و بخصوص فرهنگی بستگی دارد. یک نظام به سرعت قابل تبدیل رنگین ساختن و حتی درهم شکستن است ولی بنا همان سرعت قابل جایگزینی نیست. در اینجا تضاد دیگری نهفته است، زیرا این دو مسئله را نمی توان بطور مجزا از یکدیگر حل کرد. نمی توان نظام قبلی را درهم ریخت بدون آنکه چیرد دیگری را جایگزین آن نمود. زیرا تمام مناسبات جامعه و نیازهای آن بر اساس نظام قبلی شکل گرفته است و حرکت جامعه نمی تواند متوقف شود.

برای آنکه نظم نوین بتواند جایگزین نظم پیشین شود، قبلاً لازم است که نظم نوینی وجود داشته باشد. منظور آن نیست که نظم نوین در تمام ابعاد و جزئیات از قبل روشن باشد، لیکن خطوط کلی آنچه که باید جایگزین شود، برای جایگزینی کنندگان باید معلوم باشد. لازمه این امر آنست

که جایگزین کنندگان از نقطه نظریستم فکری و ایدئولوژیک و پراکسیس پیشرفته تر از مدافعان و حافظان نظم پیشین باشند. درغیراین صورت نظم نوینی در کار نخواهد بود، یعنی یا تغییر و تحول در نیمه راه شکست می خورد یا همان نظم قدیم بار دیگر با تفاوتی سربرون خواهد آورد و باز سازی خواهد شد. در صورت عقب ماندن نظم جدید و سیستم نگری حامل آن، جامعه می تواند حتی سیر قهقراپی طی کند.

علاوه بر آن، ضرورت نظم نوین در تطابق بنا وضعیت و نیازهای جامعه باشد. یعنی تکامل جامعه نظم نوین را پذیرا باشد. زیرا نظم نوین، تنیابند نیروی درونی خویش قابل استقرار نیست. در این رابطه عامل فرهنگ، جامعه - فرهنگ در معنای گسترده آن - نقشی بسزا دارد. ممکن است بسرای استقرار یک نظم نوین و همگون سازی باشد جامعه از چند حالت میانی عبور کند و با استقرار نظم نوین صورت تدریجی و با توجه به خصوصیات بختی - اجتماعی مختلف جامعه مشکلی غیر همان عملی باشد.

استقرار شورا چه وقت میراست؟

استقرار شورا، قبل از هر چیز نیازمند فراهم شدن پیشرفته است. زیرا قدرت توده های نیازمند فرهنگ توده ها است. کافی نیست عده ای، مثلاً "پیشروان طبقه از نقطه نظرفرهنگی آمادگی برقراری این نظم را داشته باشند، بلکه ضروری است سطح عمومی فرهنگ بالا باشد. اگر بنا باشد شورا ارگان قدرت توده ای، ارگان اجرایی و تصمیم گیری باشد، اعضاء آن باید در مجموع خود به مسائل و جوانب اجرایی کار، نیازهای آن و به منافع کنونی و آینده خود و جامعه آشنا باشند. درغیراین صورت قدرت توده ها دیری نخواهد پاید، درست است که توده ها در عمل و در حین اجرای کار، خودشان هم ساخت می یابند و پرورش می یابند، لیکن برای پرورش یافتن هم سطح معینی لازم است.

دیگر آنکه، استقرار شورا و عملکرد صحیح و پایدار آن تنها هنگامی میراست که شورایی شدن امور، حتی بطور نسبی و یا در بخشهایی از جامعه، با کل نظام جامعه در هماهنگی قرار داشته باشد. چنانچه الگوی ساختار قدرت در جامعه یکسره متمرکز باشد، همانگونه که قبلاً اشاره رفت، امکان زیست و عملکرد صحیح شورا، حتی بصورت قسمی و نسبی وجود نخواهد داشت. افزون بر آن، ساختار قدرت باید در شکلی هماهنگ قرار داشته باشد و نمی تواند در بالا کاملاً متمرکز ولی در پائین غیر متمرکز باشد. بعنوان مثال، در شرایطی که تمام

درباره شوراها ۵۵۵۵

اگر جاسه توسط یک قدرت متمرکز و فشرده اداره می‌شود، در سطوح پایین تر، مثلاً "در شهر و روستا" قدرت اجرایی - مگر در ابرزیسیون و بمشابه ضد قدرت - نمی‌تواند بصورت شورایی باشد. زیرا اختیارات سطوح پایین در محدوده عمل خویشش بلافاصله با قدرتی که ناشی از قدرت مرکزی است تمام پیدا می‌کنند و محدود می‌شود. مختصر آنکه، ساختار قدرت در سطوح مختلف، نمی‌تواند از لحاظ شکل همراه با یک انقطاع کامل باشد. در این صورت تناقض به مرور زمان به دفع قطب‌تأثر، یعنی تمرکز حل خواهد شد.

شکل حکومتی نسبتاً "غیر متمرکز" که تاکنون شناخته شده و از هماهنگی در سطوح مختلف برخوردار است فدرالیسم است. فدرالیسم بخودی خود شورایی نیست، لیکن از آنجا که قدرت با نسبت غیر متمرکز است، زمینه شورایی شدن امور در درون آن بیشتر فراهم است. وجود مجالس فدرال، اختیارات نسبتاً وسیع ارگانهای محلی تا سطح ایالت در اجرای امور اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، امکان بیشتری برای دخالت و شرکت مستقیم مردم را فراهم می‌آورد. در این شکل حکومتی، شوراها با سهولت بیشتری می‌توانند بر وجود آیند و به تدریج رشد کنند و قوام یابند.

فدرالیسم همچنین با پلورالیسم سیاسی و فکری خوانایی بیشتری دارد تا حکومت متمرکز که از بالا و از یک مرکز می‌تواند مانع وجود و ادامه پلورالیسم فکری در جامعه شود. به نظر می‌رسد که فدرالیسم آن شکل حکومتی را سطا است که می‌تواند راه را برای نظام شورایی، که کم و کیف آن را هنوز تاریخ دقیقاً روشن ساخته است، فراهم سازد.

با توجه به نکاتی که بر شمرده شد، شورایی کردن امور در ایران آینده، منطقاً "نمی‌تواند در همه جا به یکباره و با مضمونی یکسان عملی شود. شوراها، چنانچه فقط تزئینی نباشند، باید در محیط‌های بسی ایجاد شوند که شرایط و عوامل گوناگون، بویژه سطح فرهنگی و آگاهی لازم برای ایجاد و کارکرد صحیح آن وجود داشته باشد و علاوه مضمون این شوراها (اجرایی، نظارت یا مشورتی) باید متناسب با این شرایط و عوامل باشد.

به نظر می‌رسد پس از استقرار یک حکومت دموکراتیک در ایران:

در محلات شهری و در سطح شهرها، شوراها می‌توانند

با مضمون نظارت و کنترل و در مورد امور فاهی با مضمون اجرایی و تصمیم‌گیری بوجود آیند و آگاه به کار کنند. آگاهی و آمادگی شهوندان ایرانی نسبت به مسائل خود در حدی قرار دارد که چنین امری را میسر سازد.

در روستاها، هر چند با فرهنگ نسبتاً "پائینی" مواجه ایم، لیکن با توجه به شناخت روستائیان از فرایند تولید و مسائل محیط زیست خود و نیز با توجه به وجود سنت‌های سازماندهی کار در جمعی (مثل بنه و مشاع و...) شوراها قادرند، بعنوان قدرت‌های محلی در بسیاری امور اجرایی و تصمیم‌گیری دخالت مستقیم داشته باشند.

در کارخانه‌ها، با توجه به سطح نسبتاً "نازل" آگاهی طبقاتی کارگران و شناخت نا کافی آنان نسبت به فرایند تولید، و پیچیده بودن روند تولید صنعتی شوراها با مضمون بالا (اجرایی)، مگر در مواردی خاص مشکل بتواند بوجود آید. در این مورد شوراها با مضمون مشورتی که تدریجاً رشد خواهد کرد، منطقی‌تر به نظر می‌رسد.

مضمون شوراها، ادارات، به تناسب تنوع فعالیت و آمادگی کارکنان، می‌تواند مشورتی، نظارت یا اجرایی اداره کامل باشد.

شرایط ایجاد شورا در دانشگاهها و موسسات آموزشی و دبیرستانها، به لحاظ سطح آگاهی و شناخت بالایی که در این محیط‌ها وجود دارد بیشتر فراهم است. شناخت این محیط‌ها از نیازهای خود و جامعه از مسائل آموزشی و ارتباط آن با مسائل اقتصادی و اجتماعی امکان اداره امور بشکل شورایی را فراهم ساخته است.

روشن است که وجود این شوراها هنوز به معنای استقرار نظام شورایی نیست. این شوراها تنها جواندهایی هستند که در کنار سازمانهای تسوده‌ای مراسری، زمینه‌ساز نظام شورایی آینده خواهند شد.

شعار "شوراها، کارگران و دهقانان" بعنوان یک نظام حکومتی، شعاری گنگ، ناروین، بدون پشتوانه و بررسی نشده است. آنچه ایران کنونی لازم دارد، آن نظام حکومتی است که با مقتضیات، نیازها و مشخصات آن خوانایی داشته باشد و مسیر حرکت آنرا به سوی تکامل و پیشرفت هموارتر سازد.

اگر شرایط مشخص یک جامعه، وجود یک نظام را طلب نکند، جامعه همچون بدنی که جم خارجی را دفع می‌کند و در مقابل آن از خود واکنش نشان می‌دهد، این نظام را چون عنصری خارجی از خود خواهد راند.

افسانه و حقیقت

امید های برپا داشته راد ر دل فراریان رژیم گذشته زنده کرد و این جماعت آبروخته اندك اندك جانی تازه گرفتند و دیگر باره گرد هم جمع شدند. راد یو هائی براه انداختند و تبلیغات در اطراف حکومت قانون و مزایای رژیم گذشته و مقایسه آن با بدبختی و فلاکتی که حکومت آخوندی برای ایران بهارمفسان آورد بود مسالتهی به نام "سلطنت طلبی" راد و ساره به وجود آوردند. چند آنکه پس از قریب بیست سال که از سرنگونی نظام سلطنتی می گذرد در طیف وسیع نیروهای مخالف حاکمیت آخوند ها و نظام ولایت فقیه گرایش معروف به "سلطنت طلبی" هم توانسته است جای خود را باز کرده، دست کم به عنوان مسالتهی نظری مطرح شود. اکنون راد یوی بختیار به خود جرات می دهد که به مجاهدین خلق بتازد و بگوید کسانی که در ایران کشته می شوند فقط از مجاهدین خلق نیستند یعنی که ما هم هستیم، البته می آنکه به بتواند دلیلی بر اثبات ادعاهای خود ارائه دهد و یا حتی يك نمونه از اعمال به اصطلاح انقلابی پیروان خود را بر ضد رژیم آخوندی در داخل ایران بازگو کند به نحوی که جای شك و شبهائی برای شنوندگان اش باقی نماند. یاراد یوهای دیگری، در پوشش دفاع از قانون اساسی گذشته، یعنی در حقیقت به عنوان مدافعان نظام سلطنتی، همین سـاز را می نوازند و ضمن تجعید از اقدامات انقلابیون از جان گذشته ایران، صحبت از نیروهای "ملی" درگیر در اعمال انقلابی می کنند و می خواهند این فکر را در ذهن خلائق القاء کنند که اینان یعنی طرفداران سلطنت نیز فعالان در داخل ایران هستند و مبارزه می کنند.

در داخل ایران نیز بازار شایعات داغ است. همراه با هر اقدام چشمگیر انقلابی بر ضد رژیم، بویژه پس از هرا نفعار موفقیت آمیزی، کم نیستند بورژواهای خوش چریده و خوش خوابیدنی که از این محفل به آن محفل سخن از فعالیت "افسران گارد" یا "ماموران اویسی" یا "ارتش رهایی بخش" آنور مرزها را دهن به دهن می چرخانند تا نشان داده شود که "مسالسه" سلطنت طلبان افسانه نیست و در افکار عمومی مردم ایران نیز طرفدارانی دارد.

حقیقت چیست؟ آیا پس از دوسال و نیم مبارزه قهرمانانه و دادن اینهمه شهید در راه آزادی ایران وضعیت کشور به جایی رسید است که مردم ایران

طرفدار سلطنت و بازگشت خاندان پهلوی به ایران شد باشند؟ اگر غیر از اینست پس زمینه مناسب تبلیغات سلطنت طلبان از کجاست و همچنین زمینهئی چگونه باید بشیوهئی درست و انقلابی برخورد کرد و سلاح خطرناکی را از دست ارتجاع وابسته به امپریالیسم گرفت؟

حقیقت اینست که پدیده "سلطنت طلبان" درست مانند پدیده "طرفدار" از "انقلاب اسلامی" در جریان مبارزه بر ضد رژیم شاه، پدیده ایست منفی اما واقعی که اگر بموقع توسط نیروهای انقلابی کشور مهار نشود و بار مثبت انقلابی خود را پیدا نکند بی گمان کار ساز خواهد شد و خلافتی از فقدان يك آلترناتیوانقلابی و دموکراتیک برای بسیج همگانی نیروهای تودهائی را پر خواهد کرد. زمینه مناسب سلطنت طلبی هم درست مانند زمینه مناسب طرفدار"ی کورکورانه از خمینی و تکرار طوطی وار شعار "جمهوری اسلامی" در جریان مبارزه بر ضد رژیم شاه، بیش از آنکه حکایت از يك جریان آگاهانه، ال بر خیزان چیزی باشد، حاکی از يك سرخوردگی و نومیدی ناشی از نخواستن چیزی است، و از بدبخش تشکیل می شود: يك بخش که می توان آن را بخش رهبری جریان دانست (تمام فراریان سلطنت طلب خارج از کشور) می داند چه می خواهد و در اندیشه استقرار چگونه نظامی است، و بخش دیگر که می توان آن را بخش پایه های اجتماعی جریان دانست (تمام گروههای سرخورده از حاکمیت آخوندی ولی برکنار از مبارزه متشکل انقلابی داخل کشور) بیش از آنکه بداند چه می خواهد و می داند چه چیز را نمی خواهد و از چه چیز خسته و گریزان است. به انگیز، همین نخواستن است که نا آگاهانه دنبال جریان می شود که با ال به خواست آگاهانه سلطنت طلبان می انجامد. آن بخش اول را باید شناخت و افشاء کرد و این بخش دوم را که پایه اجتماعی عظیمی است باید جذب کرد و به راه مناسب انقلاب انداخت و نگذاشت تا مانند جریان خمینی نا آگاهانه ابزار دست حاکمیت ارتجاعی دیگری شود. در جریان خمینی هم با همین پدیده درست به همین شکل روبرو بودیم: آخوند مکار حیلگر با جمعی از پیروان هفت خط خود در نجف و پاریس با همه گرایش ها لاس می زد و به همه وعده عدل و داد اسلامی می داد در حالیکه خود می دانست چیه اندیشه های شومی در سر دارد، و خیل عظیم توده ها، بیزار از نخواستن شاه به اسطوره گذشته پر عدل و بقیه در صفحه ۹

کنی رفت ۰۰۰

ماههای بعد از آن انتخاب زلزله سیاسی ارکان حاکمیت را به لرزه درآورد. بنی‌مدر معزول شد، رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر بعدی کشته شدند و باز روز از شو روزی زنو. در خلال این حوادث و در بحبوحه پیشرفت‌های جنگی و عقب‌راندن نیروهای متجاوز عراق، حادثه‌ای دیگر به وقوع پیوست. چند تن از سران و "سرداران" ارتش "پیروز" در "حادثه" هواشی کشته شدند و با اینکه گویا خلبان هواپیما جان سالم بدر برده است معلوم نیست که علت این "حادثه" هواشی چه بوده است. در شرایطی که کشف هر خات، تیمی یک نفره و دوشنفره خوراکی تبلیغاتی رسانده‌ی رژیم است و آنرا با آب و تاب نقل می‌کنند و گاهی خبر این چنینی دوبار پیاپی در روزنامه‌ها و اخبار رسانه‌های تبلیغاتی منعکس می‌شود، "حادثه" هواشی مزبور انعکاسی محدود یافته و رژیم حتی موثق نشده است علتی مردم‌پسند برایش بتراشد و اعلام کند. چنین به نظر می‌رسد که حاکمیت فعلی "مرگ" "سرداران" فاتح را با سکوت برگزارد می‌کنند و سکوت هم لابد علامت رضاست.

پس از همه این‌کشی و توسی زمامداران جمهوری اسلامی یکبار دیگر آغاز به انتخاب مسئولان کشوری کردند و در همان قدم اول یکبار دیگر نتوانستند در رزنی آشکار شد. خامنه‌ای ابراز داشت که لزومی به تغییر کابینه نیست و دوروز بعد کابینه کنی استعفا داد و در مدت کوتاهی خامنه‌ای بدون کوچکترین عکس‌العمل ولایتی را پیش‌پا نیاند کرد تا مجلس زست دموکراسی بگیرد و چند روزی فرصت داشت باشند تا بر سر فردی به توافق برسند. اما استعفا کنی و مانور ولایتی و باز طرح لیست چند نفره کاندیداها‌ی عضو حزب جمهوری اسلامی نشان داد که خانه از پایست ویران است. این ویرانی و

اختلافات اساسی در هدا ربا شخمینی به سپاه پاسداران و دعوت آنان به اتحاد با روحانیت، اختلاف مجلس و شورای نگهبان و سکوت شخصیت‌های معروف مذهبی در زمینه تقویت مجلس و تضعیف شورای نگهبان بنا به دستور خمینی و... خود را نشان می‌دهد که باید مفصل در جای دیگری به آنها پرداخت. اگر اختلاف بنی‌مدر و حزب جمهوری اسلامی با عزل بنی‌مدر ظاهراً خاتمه یافت، اختلاف درونی رژیم، در حدودی دیگر جانشین آن شده است و می‌رود که در آینده‌های مشکلات سیاسی

جدید شود. در این میان رژیم برای نجات خود از کم‌وکاستیهای سیاسی و اقتصادی بیش از پیش دست به دامن همسایه شمالی و بلوک به اصطلاح سوسیالیستی شده است. سر ازیر شدن سیل کالاها از آن طرف و ژست دوستی زمامداران با کشورهای این بلوک و وابستگان به آنها از شوروی تا کره شمالی و از سوریه تا لیبی نشان دهنده این امر مهم است که قدرت مضمحل حاکم، گرفتار نابسمانیهای مختلف، غرق در اختلافات درونی ناشی از عجز و فقدان برنامه و فشار مبارزه و جنبش مقاومت، راهی نمی‌بیند جز اینکه شعارنه شرقی و نه غربی خود را که در اصل هم شرقی و هم غربی بود رسماً "تخفیف دهد و به نه غربی منحصر سازد و تکیه به "بلوک شرق" کند. این گرایش و سرنوشت محتوم قدرتمداران رژیم حاکم برای مارو ش بود و از آن به کرات یاد کردیم و اینک شاهد تحقق تکیه به "شرق" جمهوری اسلامی هستیم. اگرچه سرعت و چگونگی این وابستگی برای رژیم راه نجات اقتصادی و سیاسی است لکن نباید فراموش کرد که قدرت حاکمه یکدمست تا زمانی یکدمست می‌ماند که دشمنی داخلی برای خود بتراشد. یکدمستی رژیم صوری است اما نا توانیش در این تاخت چهارنعل رژیم افشار گسیخته به طرف بلوک شرق دارد. برای کشورهای با اصطلاح سوسیالیستی چه بهتر از این که رژیمی درمانده و بحرانی زده و مضمحل به دامنشان پناه آورد. آنها بخوبی می‌دانند که اگر مبارزه مردم نباشد، حاکمیت عاجز و ناتوان هر روز بیشتر در چنبره وابستگی به آنها اسیر خواهد شد و پس از دوران نزاع، اختیار انتخاب جانشین سیاسی برای رژیم در حال مرگ بدعهده آنها واگذار خواهد شد و هم از این روست که چشم به اعدای بی‌دربمی‌بندند، نامردمی‌ها را نادیده می‌گیرند، استبداد را فدا می‌ریایست می‌نامند و به کمکهای همه‌جانبه به رژیم می‌پردازند. آنچه مسلم است برنامه‌های "سوسیالیستی" ضد مردمی اینان به سادگی اجرا نخواهد شد. مبارزه مردم و کش و قوس رژیم و وجود ناتوانیهای ماهیتی آن نشان می‌دهد که این حسابها فقط حساب یکسر دعواست چرا که: اولاً "نیروی

مقاومت و مبارزه نادیده گرفته شده، ثانیاً "ناتوانیها و گم‌شدگی رژیم با کمک اقتصادی و تقویت سیاسی و اعزام کارشناسان سازمانهای جاسوسی و نظامی از شرق قابل رفع نیست و ثالثاً "قدرت‌های "بلوک شرق" گرفتار مشکلات خود و رقابت‌های

انساند و حقیقت ۰۰۰۰

نیروهای انقلابی کشور باید بدانند که این طیف اجتماعی عظیم يك چیز است و چند افسر بازنشسته و یا چند وزیر و وکیل بواسطی مقیم پاریس و لندن و نیویورک چیزی یگر. این جماعت آتش بیار معرکه امپریالیسم اند که احیای مجدد سلطنت از نظر اومی تواند یکی از راههای استقرار مجدد سلطه اش بر ایران باشد. از اینجا است که گروهی شاید معرکه گیر راد رکف حمایت خود گرفته، وسائل تبلیغاتی در اختیارشان گذاشته و برای روز مبادا ذخیره کرده است. نباید اجازه داد که این چند تن شاید غارتگر فرصت این را پیدا کنند تا همچون دارودسته خمینی زمینه ناراضی عظیم موجود در بین طبقات متوسط ایران را به نفع خود به حرکت در آورند. نیروهای انقلابی باید با ارائه برنامه‌ی روشن که هدف های اجتماعی شهروندان متوسط ایران را چند آنکه شایسته یک زندگی آزاد معمولی است بر آورد ه کند، از جذب شدن این پایه های اجتماعی عظیم به اردوی سلطنت طلبان جلوگیری کنند. برای رسیدن به این مقصود فردا هم خیلی دیر است.

حسن صباح

کمی رفت ۰۰۰

تدریجی امپریالیستی هستند و رقبایشان طعمه به این راحتی وانمی گذارند.

مسئله مهم اینست که در شرایط پیچیده فعلی و در برنامه های قدردمی رژیم حاکم و قدرت های جهانی افق آنچنان تاریک نیست که می نماید. به کردستان نگاه کنید، حرکت مقاومت و مبارزه را ببینید، اوج ناراضیها را مشاهده کنید، از این جرقه ها است که حریق بر می خیزد.

هر چند آهنگ مبارزه سریعتر شود و راه رسیدن به پیروزی کوتاه تر به همان اندازه می توان موثر تر جلوی برنامه ها و نقشه های تدریجی جهان را گرفت باید پیش از آنکه رژیم حاکم با کمک پشتیبانانش موفق شود از ایران گورستانی خاموش بسازد و با کمک اقتصادی تعادلی کوتاه مدت بوجود آورد و مردم سرخورده را به تمکین بکشاند دست به کارشد. امروز دیگر پیروزی در سرعت تصمیم گیری و عمل است.

داد اسلام آغازین فریفته و دلبسته شدند و طوطی وار شعار "جمهوری اسلامی" را، که از نظر آنان نمی توانست چیزی جز رویای عدالت خواهی زمان های از دست رفته گذشته، دور باشد تکرار کنند و شد آنچه شد. اکنون نیز خیل عظیمی از توده های شهری و روستایی ایران هستند که از حاکمیت آخوند به جان آمده اند و در حالیکه جنبش انقلابی کشور هم نتوانسته است آنان را در خود جذب کند. این توده های عظیم يك جریان یا يك زمینه واقعی منفی اند، یعنی درست مانند جریان خمینی در برابر شاه، فقدان يك آلترناتیو دموکراتیک و واقعی و عدم کارآیی جریان انقلابی در رهبری کردن آنهاست که می تواند این بار منفی را به سمت يك قطب جاذبه د بگيراند. مسیرای تشکیل چنین قطب جاذبه‌ی چه چیز بهتر از مقایسه وضع حاضر با گذشته های نه چندان دور؟ اگر آن بار رویای "اسلام آغازین" همچون اسطوره‌ی قوی در جذب بازمنفی جامعه به کار گرفته شد، این بار مردم به جان آمده از حکومت آخوندی زمینه های مقایسه‌ی نزدیک تری در اختیار دارند. آنان خود سوری و خود کامگی و آدم کشی آخوند ها و نبود هرگونه امنیت شغلی و اجتماعی، ویکاری می پولی و در بدری کونی را با امنیت نسبی و رفاه نسبی حکومت شاه مقایسه می کنند و چه کسی می تواند ادعا کند که نتیجه چنین مقایسه‌ی بسود رژیم شاه نخواهند بود؟ نخواستن وضع موجود و چشمک زدن رفاه نسبی و وضع بالنسبه مطلوب تر گذشته نه چندان دور؛ نیست زمینه مناسب تبلیغات سلطنت طلبی در ایران کونی و خود فریبی است اگر ادعا کنیم که پایه های اجتماعی موجود برای گرایش به این مقایسه نا چیز است. خیر، نا چیز نیست. بسیاری از طبقات متوسط ایران، بسیاری از شهر نشینان معمولی، کارمندان و کارکنان دستگاه های دولتی و دستگاه های جدید بخش خصوصی، حتی قشر عظیمی از روستائیان که از رفاه نسبی و امنیت نسبی زمان شاه برخوردار بودند، پایه های اجتماعی این گرایش را تشکیل می دهند. اما اینان بطور مثبت سلطنت طلب نیستند، بطور منفی سلطنت طلب اند. اینان دنبال وضعی هستند که ادامه زندگی معمولی و بی دغدغه را برایشان میسر سازد و یا يك مقایسه ساده می توانند این وضع را در گذشته نه چندان دور، یعنی در رژیم سلطنت قبلی، ببینند، و از همین جاست که زمینه مناسبی برای اقد سلطنت طلبان هستند.

ندای همکاری



ببگردد بلایی را بد مرا تب دشتورا تروحتی غیر ممکن سازد.

چنانچه وسیله تکثیر در دسترس نباشد، می‌تواند با امکانات ابتدایی، وسایل تکثیر ساده (آما توری) ساخت و مورد استفاده قرار داد.

چنانچه این کار هم میسر نباشد، خودکار کاغذ و کار بن در همه جا موجود در دسترس همه است و هر کس می‌تواند از روی نشریه یا مقاله مورد علاقه خود چند نسخه با خط خوانا بازنویسی کند و در اختیار دیگران قرار دهد.

در مورد توزیع، موثرترین شکل آنست که هر چهار نفر به صورت منظم کار توزیع در حوزه عمل خود را مشترکاً انجام دهند. کار را قبلاً میان خود تقسیم کنند و بعضی تکثیر یا در بابت نشریه برینا اقدام به توزیع آن کنند. هر یک نفر به سه چهار نفر دیگر و همینطور الی آخره.

هیچک از نخعی که در این شرایط باز صحت و استقبال خطر تهیه می‌شود، نباید از بین برود یا مدت زیادی در دست کسی باقی ماند بلکه باید سریعاً مطالعه و در اختیار دیگران قرار گیرد.

برای توزیع همچنین می‌توان از روشهای غیر مستقیم (قرار دادن در صندوق های پستی، درب خانه ها و جز آن) نیز استفاده کرد.

اینها مطالبی است که برای همه کس آشناست و با قوه ابتکار می‌توان تکثیر و توزیع را گسترده تر ساخت.

آنچه در این میان مهم است، آنست که مطلقاً نباید تصور کرد که توزیع یک یا دو روزنامه با تکثیر چند نسخه، حتی به صورت دست نویس، کاری کوچک و بی اهمیت است. بعکس چنانچه هر کس آثر مهم تلفیقی کند و به اجراء آورد، جامعه مواجه با صدها هزاران مرکز کوچک و بزرگ تکثیر و توزیع خواهد شد که به درهم شکستن دیکتاتوری خواهد رساند و فضایی سیاسی را خواهد گشود و هم فزیده پذیری نیروهای سیاسی و تمام افراد را کاش خواهد داد و بنا بر این ادامه کاری را ممکن خواهد ساخت. دست شما را پیش به گامی می‌تشاریم.

لزم بد توضیح نیست که انتشار روزنامه در شرایط خفتان و سرکوب افکار گسیخته کنونی تا چه حد امری دشوار است. این هم بدیهی است که درست در شرایطی که هر گونه روزنه آزاد تبادل افکار توسط حکام خودکامه محدود شده است، مردم بیش از هر موقع دیگری تشنه دانستن و نیازمند مبادله افکار هستند. در شرایطی که رژیم حاکم درین بست قرار گرفته و جامعه در آستانه تحولات جدیدی قرار دارد که به دست توده های مردم تحقق تواند یافت، تبادل افکار در سطح نسبتاً گسترده، طرح مسائل و مشکلات، راهبایی و راهگشایی برای آینده، ضرورتی بیش از پیش و جد چندان می‌باشد.

ولی انجام این مهم، در سطحی قابل ذکر و گسترده از عهده یک جمع بست بر نمی‌آید و تنها به اتکنا، پشتیبانی فعال و یاری هر چه وسیع تر دیگران میسر است.

خفتان و نا سوزنیز، تنها با نیروهای سیاسی قابل درهم شکستن نیست. انجام این کار وظیفه و رسالت خود مردم است و در مقیاس توده ها قابل درهم شکستن است.

از این رو، تا آنجا که به نشر افکار و مسائل سیاسی مربوط می‌شود، از تمام عناصر مستقیم و آزادیخواه و کسانی که واقعا "خواهان دگرگونی اوضاع و برقراری جو دموکراتیک هستند، مصرانه بی‌خواهیم به تشدید خویش پاسخ گویند و در حد توان و امکانات خود، در توزیع و تکثیر روزنامه ها و نشریات مترقی و انقلابی بکوشند.

وسایل تکثیر نظیر زیراکس و فتوکپی و... بطور مستقیم یا غیر مستقیم در دسترس بسیاری افراد با آشنایان نزدیک آنها قرار دارد. آنها می‌توانند، نشریه یا روزنامه ها را که بدستشان می‌رسد با احتیاط های لازم، به تعدادی که میسر است تکثیر و در اختیار دوستان خویش گذارند.

تداوم اینکار موجب می‌شود که از سویی اخبار، اطلاعات و نظرات سیاسی به شکل گسترده تری در اختیار دیگران قرار گیرد و از دیگر سو بدسبب آنکه تکثیر و وسایل مختلف و بصورت غیر متمرکز انجام گرفته است،

برای سرنگون کردن ارتجاع فاشیستی به «شماره ۱» مقابله می‌کنیم